رخداد ۱۴۰۳

بررسی روندی که به شکل‌گیری دولت وفاق ملی انجامید

عکس‌ها: Khamenei.ir

گفتار سردبیر

محمدجواد روح
سردبیر

در بخش نخست این گفتار که دیروز با عنوان «دولت وحدت ملی دموکراتیک» منتشر شد، روند تاریخی و سوابق مطالبه شکل‌گیری چنین دولتی از سوی اپوزیسیون قانونی و اصلاح‌طلبان در مقاطع مختلف پس از جنگ مطرح شد و نوع مواجهه ساختار سیاسی با فراخوان اپوزیسیون، تبیین شد. در ادامه به شرایط سیاسی-اجتماعی کشور قبل از انتخابات ۱۳۹۲ و انتخابات ۱۴۰۳ اشاره شد که باعث شد حاکمیت نیز در این دو مقطع، نوعی آمادگی خود را برای تفاهم و وفاق با جامعه و نیروهای سیاسی منتقد بروز دهد. در بخش دوم و پایانی این گفتار، این روند و چگونگی و چشم‌انداز آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱ تکثرخواهی و خالص‌سازی

خوشبختانه، انتخابات ۱۴۰۳ به سمتی رفت که هم حاکمیت، هم نخبگان سیاسی منتقد و اصلاح‌طلب و هم بخش قابل‌قبولی از جامعه نشان دادند که آمادگی دارند به سمت نوعی از وحدت ملی و وفاق ملی بروند. بالاخره در این انتخابات، کمی نرخ مشارکت بالا رفت و جامعه به میدان آمد. همین امر، نشان می‌دهد که به‌رغم تلاش‌های اپوزیسیون ستیزه‌جو در دو سال گذشته، باز مرجعیت سیاسی در داخل مانده است. البته، این دستاورد و انتخاب پزشکیان نباید باعث شود که اصل مسئله در داخل را فراموش کنیم. یعنی اگر بحرانی هست، ریشه آن هم در به رسمیت نشناختن یکدیگر در داخل است. مصادیق این بحران می‌تواند در به رسمیت نشناختن احزاب و نیروهای مخالف و منتقد باشد یا سبک زندگی دگرگونه، متمایز و آزادیخواه یا به رسمیت نشناختن اقلیت‌های مذهبی و قومیتی و... باشد، یا به رسمیت نشناختن و مشارکت ندادن نسل نو باشد. مهم‌تر از همه این موارد، ریشه بحران می‌تواند در خالص‌سازی و خودی و غیرخودی کردن ایدئولوژیک و در اختیار یک اقلیت مطلق قراردادن همه منابع، همه امکانات و همه تریبون‌ها باشد. آنچه در سه سال ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳ شاهد آن بودیم و به نظر می‌رسد نه‌فقط حکومت و نه‌فقط جامعه ایران، بلکه جریان اصولگرای حاکم را هم به انحطاط و ابتذال کشید و آن را از هم فروپاشید؛ چنان که دیدیم، طیف‌های مختلف اصولگرا در دو انتخابات اخیر مجلس و ریاست‌جمهوری به جان هم افتادند و خالص‌سازی چنان دامنه‌دار شد که حتی چهره‌هایی نظیر محمدباقر قالیباف را تا آستانه حذف بردند.

اما آن روی سکه که ساختار سیاسی را به اینجا رسانده که با ایده وفاق ملی همراهی نشان دهد، چیست؟ تا اینجا ما بیشتر از منظر اپوزیسیون، جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی که احساس می‌کنند شهروندان درجه دو هستند و به رسمیت شناخته نشده‌اند یا آن میزان که خودشان انتظار داشتند اجازه مشارکت به آنها در کشور داده نشده است، به مسئله نگاه کردیم. به‌ویژه آنکه برخی افراد و شخصیت‌ها در میان اپوزیسیون و منتقدان بودند که توانمندی و تجربه بالایی برای اداره کشور داشتند؛ مثلاً شخصیتی مثل دکتر ابراهیم یزدی به‌عنوان کسی که از مشاوران اصلی رهبر انقلاب در سال ۱۳۵۷ و قبل از آن بود، واقعاً این وزن را داشت که در حد کاندیدای ریاست‌جمهوری مطرح بشود یا حداقل در حد نمایندگی مجلس صلاحیتش تایید شود. یا افراد دیگری که انتقادات و مخالفت‌هایی داشتند مانند عزت‌الله سحابی و حتی نیروهای جبهه ملی که اغلب خواستار مشارکت بیشتر سیاسی بودند یا نیروهای اصلاح‌طلبی که از اوایل دهه ۱۳۸۰ به‌تدریج حذف یا به حاشیه رانده شدند. پس در دوقطبی‌ای که شکل گرفت، یک سو اپوزیسیون، جامعه مدنی، طبقه متوسط، معترضان و ناراضیان بودند که درخواست و مطالبه افزایش مشارکت سیاسی داشتند و در مقابل، جریان‌ها و افرادی در ساختار سیاسی از اوایل دهه ۱۳۸۰ بیش از پیش قدرت گرفتند که شکاف دولت-ملت را تشدید می‌کردند.

نیروی خالص‌ساز مدعی است که می‌خواهد فضای دهه ۶۰ را بازتولید کند. چنان‌که می‌بینیم هر سه کاندیدای ریاست‌جمهوری این جریان در دو دهه گذشته (محمود احمدی‌نژاد، سیدابراهیم رئیسی و سعید جلیلی) خود را «رجایی دوم» معرفی می‌کردند و در مقابل، جریان‌های اصلاح‌طلب و توسعه‌گرا در دولت‌های هاشمی، خاتمی و روحانی را نمادهای اشرافیت و وابستگی به غرب می‌خواندند

این طیف، همان جریانی است که از آن با تعابیری از قبیل ناراضی‌ساز، استیصال‌ساز، یکدست‌ساز یا خالص‌ساز نام برده می‌شود که درون حاکمیت شاهد قدرت‌گیری چنین نیروبی بودیم. بدین‌ترتیب، همزمان که درون جامعه نیروهای تکثرگرا میل به تکثر داشتند (چه از بعد اندیشه، چه از بعد اجتماعی، چه از بعد آزادی‌ها، چه از لحاظ حتی نگرش به دین و سایر مواردی که در چهار موج افکارسنجی «ارزش‌ها و نگرش‌ها» داده‌های آن مطرح شده است) و این نیروهای سیاسی-اجتماعی رشد می‌کنند و جهان دیگرگونه‌ای را می‌خواهند (به تعبیر دکتر محمدرضا جوادی‌یگانه «جامعه دوم» هستند)؛ از سوی دیگر، شاهد قدرت گرفتن جریانی درون حاکمیت هستیم که حتی نیروهای درون حاکمیت را هم پالایش می‌کند و به‌سرعت در حال تراشیدن این نیروها و لایه‌های درون حاکمیت است که اوج آن را در ردصلاحیت هاشمی‌رفسنجانی و علی لاریجانی در انتخابات ۱۳۹۲ و ۱۴۰۰ و ۱۴۰۳ می‌توان دید. همچنان که چهره‌ای در حد اسحاق جهانگیری که سال ۱۳۹۶ برای انتخابات ریاست‌جمهوری تایید شده بود، در ۱۴۰۰ و ۱۴۰۳ ردصلاحیت می‌شود. و یا حسن روحانی که بالاخره همه احکامش از طرف رهبری بوده و ۸ سال هم رئیس‌جمهور کشور و عضو خبرگان رهبری هم بوده است، در انتخابات اخیر مجلس خبرگان ردصلاحیت می‌شود. قبل از آن هم، ردصلاحیت سیدحسن خمینی و چهره‌های دیگر خط امام مانند عبدالله نوری، سیدهادی خامنه‌ای و... را شاهد بودیم. همچنان که در روند تحولات دو دهه اخیر، چهره‌هایی مانند خاتمی، کروبی و سران و اعضای احزاب مجاهدین انقلاب، جبهه مشارکت و حتی کارگزاران به‌تدریج حذف شدند و درعین حال، نسل‌های جدید و نیروهای تکثرگرا نیز راهی به حکومت نداشته‌اند. این دور خداد همزمان یعنی «تشدید تکثرگرایی در جامعه» و «تشدید یکدست‌سازی و خالص‌سازی در حاکمیت» موجب شد که شکاف دولت-ملت مدام تشدید شود و تا قبل از انتخابات اخیر، نوعی گسست را شاهد باشیم.

در یک نگاه کلان، مبنای این خالص‌گرایی، بیشتر منفعت‌گرایانه است تا ایدئولوژیک. درست است که این جریان، سخنگویان و نمایندگانی ایدئولوژیک دارد که گفتمان‌سازی می‌کنند و در سطح جامعه، خود را به‌عنوان مدافع ارزش‌های دینی و انقلابی معرفی می‌کنند؛ ولی به نظر می‌رسد عامل اصلی قدرت گرفتن جریان خالص‌ساز این است که با تشدید تحریم‌های اقتصادی ازیک‌سو و بزرگ و پرهزینه شدن دولت در ایران از سوی دیگر، شرایط به سمتی رفته است که بخش عمده‌ای از درآمدها و منابع دولت برای پرداخت حقوق و هزینه‌های جاری صرف می‌شود. در چنین شرایطی، با توجه به محدودیت منابع شاهد شکل‌گیری رانت‌های مختلف و مافیاهای برآمده از شرایط تحریم بودیم که خلق پول و ناشفاف شدن روندهای اقتصادی هم در پی داشت. براساس شاخص‌های بین‌المللی می‌بینیم هر مقطعی که تحریم‌ها تشدید شده، عدم شفافیت هم بیشتر شده و مقابله با همین FATF که سال‌هاست درگیر آن هستیم، ناشی از همین وضعیت اقتصادی بود که در بعد سیاسی، بسترساز تقویت نیروی خالص‌ساز شده است. این نیرو، همان جریانی است که در ادبیات عامه با عنوان «کاسبان تحریم» از آن نام برده می‌شود و توجیهات ایدئولوژیک را هم برای تقویت آن به کار می‌برند. این توجیه ایدئولوژیک، عموماً نوعی ایده‌آل‌سازی یا ارائه تصویری از مدینه‌ای فاضله در گذشته و در دهه ۱۳۶۰ است. تصویری که در آن، این دهه فضایی یکدست، صمیمانه و رفاقتی معرفی می‌شود که در آن، همه با هم بودند و فاصله‌ای میان جامعه و حکومت وجود نداشت و حال، این نیروی خالص‌ساز مدعی است که می‌خواهد آن فضا را بازتولید کند. چنان‌که می‌بینیم هر سه کاندیدای ریاست‌جمهوری این جریان در دو دهه گذشته (محمود احمدی‌نژاد، سیدابراهیم رئیسی و سعید جلیلی) خود را «رجایی دوم» معرفی می‌کردند و در مقابل، جریان‌های اصلاح‌طلب و توسعه‌گرا در دولت‌های هاشمی، خاتمی و روحانی را نمادهای اشرافیت و وابستگی به غرب می‌خواندند. این در حالی است (چنان که در بخش نخست این گفتار تشریح شد) جامعه ایران در دهه ۱۳۶۰ اگر هم یکدست بود (که البته، کاملاً هم یکدست نبود ولی اکثریت آن یکدست بود)؛ این یکدستی ناشی از خودانگیختگی و شرایط انقلابی و به عبارتی، «یکدست‌سازی از پایین» بود. در حالی که جریان خالص‌ساز دو دهه اخیر می‌خواهد این یکدستی را از بالا به یک جامعه متکثر و متنوع تحمیل کند که از لحاظ بحث‌های ارتباطی و تکنولوژیک، نسلی و هر منظر دیگر جامعه‌شناسی که نگاه کنیم، جهانی متفاوت از جهان دهه ۱۳۶۰ دارد. این تفاوت مبنایی، فقط مربوط به جوانان و نسل فعلی هم نیست؛ بلکه بسیاری از همان جوانان و میانسالان دهه ۱۳۶۰ هم که اصلاح‌طلبان و استادان دانشگاه از جمله آنها هستند هم، با نوع نگاه و اندیشه‌هایی که در آن دهه داشتند، متفاوت شده‌اند؛ کما اینکه بسیاری از آنها الان با عناوینی مانند سکولار و لائیک بودن تصفیه و اخراج و ردصلاحیت می‌شوند. اما جریان خالص‌ساز نه تغییر جهان نسل جدید را می‌پذیرد و نه تغییر مجموعه نیروهایی که در روند تحولات دهه ۶۰ تا امروز متحول و دچار تجدیدنظرطلبی‌های مبنایی شده‌اند که حتی در میان محافظه‌کاران و راست سنتی هم این تحول دیده می‌شود که چهره‌هایی مانند حسن روحانی، علی لاریجانی و علی مطهری نمونه‌های بارز این تحول در میان محافظه‌کاران هستند. به عبارتی، نیروی خالص‌ساز هر جریان و شخصیتی را که دچار تجدیدنظرطلبی شده باشد، به رسمیت نمی‌شناسد. خالص‌سازان البته می‌دانند که این بازگشت به گذشته ممکن نیست؛ اما به دلیل منافعی که دارند، می‌خواهند با نوعی ظاهرگرایی به الگوهای آن زمان برگردند و در این میان از هر ابزاری استفاده می‌کنند و هر هزینه‌ای را هم حاضر هستند به سیستم تحمیل کنند. خروجی این نوع ظاهرگرایی همین ابتذالی است که در تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های نظریه‌پردازان این جریان در فضای مجازی، سخنرانی‌ها و رسانه‌ها می‌بینیم. همه مواضع و سخنان آنان در بحث حجاب، بحث حکومت، بحث اسلامی کردن علوم انسانی و... ذیل یکدست‌سازی و خالص‌سازی قابل تجمیع است. این رویکرد، برخلاف یکدست‌سازی کاریزماتیک دهه اول انقلاب، یک گرایش فاشیستی است که خوشبختانه فعلاً متوقف شده است و امیدواریم به حاشیه برود.

۲ وحدت ملی و گفتمان رهبری

همانطور که پیش از این اشاره شد، حاکمیت یک بار در سال ۱۳۹۲ به یک معنا نیاز به وحدت ملی را متوجه شد. این موضوع، به‌نوعی در گفتمان انتخاباتی حسن روحانی هم بود. در آن زمان، روحانی شخصیتی کاملاً درون ساختار و حاکمیتی بود که سال‌ها با حکم رهبری دبیر شورای عالی امنیت ملی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. روحانی که در زمان دولت احمدی‌نژاد ریاست مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده داشت، با نیروهایی که با او در این مرکز حضور داشتند، ضرورت یک دولت وحدت ملی تکثرگرا را البته با همان نگاه امنیتی که چنین نیروهایی دارند، احساس کرده بود. موضوع امنیت ملی خصوصاً بعد از اعتراضات ۱۳۸۸ در همین راستا مطرح بود و به نظر می‌رسد حاکمیت نیز در آن مقطع این دیدگاه را پذیرفت. صحبتی که رهبری در آن زمان داشتند و گفتند: «کسانی که من را هم قبول ندارند و ایران را قبول دارند، بیایند رای بدهند»، نشان از همین شرایط داشت. ترجمه این سخنان، همان «وحدت ملی» می‌شود. من این گفتار را تبیینی از وحدت ملی با زبان ساده می‌دانم. وحدت ملی یا وفاق ملی در مورد ایران - نه به معنی آکادمیک آن که بخواهیم آن را به همه دنیا تعمیم دهیم - همین است. ترجمان دقیق دولت وحدت ملی همین جمله رهبری است که در آستانه انتخابات ۱۳۹۲ گفتند. اما چرا وحدت ملی در دو مقطع ۱۳۹۲ و ۱۴۰۳ شنیده شد و چرا ابراز نیاز و مطالبه شد؟ چون در این دو مقطع، ما از یک طرف دچار گسست داخلی و از طرف دیگر، دچار تحریم‌های کمرشکن و حداکثری خارجی بودیم.

سیاستمداران

مشکل حشرات انقلاب و مارهای افعی‌خورده‌ی اژدهاشده

محمدجواد حجتی کرمانی، عضو سابق مجلس خبرگان در گفت‌وگو با جماران درباره چالش‌های پیش روی پزشکیان گفت: «اگر آقای پزشکیان چالشی داشته باشد، در قدم اول این‌هایی هستند که من اسم‌شان را مار افعی‌خورده و حشرات انقلاب گذاشته‌ام. البته مشکلات زیادی در کشور در عرصه‌های اقتصادی، صنعتی و روابط خارجی وجود دارد، اما اولین مشکل ایشان، حشرات انقلاب و مارهای افعی‌خورده‌ی اژدهاشده هستند. خداوند شرّ این‌ها را به خودشان برگرداند. البته در کنار این‌ها، بلندگوهای خارجی و دشمنان انقلاب متعلق به بیگانگان، بیگانه‌پرستان و شبه‌انقلابی‌های داخلی وجود دارند که هم‌زبان و هم‌قول با دشمنان خارجی هستند، و فهمیده یا نفهمیده، حرف‌های دشمنان را می‌زنند، کارهای آن‌ها را می‌کنند و همان سنگ‌هایی که دشمنان می‌خواهند بیاندازند، می‌اندازند.» وی در ادامه افزود: «همان‌طور که آقای پزشکیان گفت و آیت‌الله خامنه‌ای فرمودند، من از همه کسانی که رأی ندادند هم دعوت می‌کنم تا با دولت همکاری کنند. درست است آزرده هستند و حق داشتند، اما الان چون این دولت می‌خواهد کار کند مقداری از لاک خودشان بیرون بیایند و بفهمند که کشور دچار تحول شده است. شرایطی که آن‌ها را وادار کرد که در رأی دادن شرکت نکنند و سکوت کنند، تغییر کرده است.» حجتی کرمانی چالش بزرگ دیگر را بی‌تفاوتی مردم عنوان کرد و گفت: «چالش بزرگ این است که بی‌تفاوتی مردم برطرف شود و این کار با اقدامات عاجل آقای پزشکیان و همکاران ایشان قابل حل است. البته این کار مثل کوه کندن است. مردم و اهل انصاف می‌دانند که یک‌شبه یا یک‌روزه نمی‌شود مشکل اقتصاد، تبعیض و فرهنگ را به صورت فوری حل کرد. مردم باید مقداری صبر کنند تا به لطف خدا مشکل تبعیض و فقر فراگیری که وجود دارد، حل شود؛ اموال زیادی که از مردم به غارت رفته است و گردن کلفت‌هایی که خون مردم را به شیشه کردند و با قدرت و پول توانستند تبعیض طبقاتی در بین مردم به وجود بیاورند، دُم این‌ها بریده شود و دولت با کمک مردم بتواند این‌ها را خلع سلاح کند.»

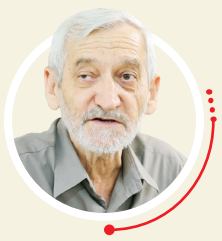

وفاق ملی و دایره نفوذ

محسن رشید، رئیس اسبق مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در گفت‌وگو با جماران درباره دولت وفاق ملی مسعود پزشکیان و جریان نفوذ گفت: «یکی از دلایل اصلی پیداش عامل نفوذی شکاف بین ملت و دولت است. شکاف در حاکمیت یکی دیگر از دلایل آن است.» وی در ادامه افزود: «آیا آقای پزشکیان؛ ستاد و حامی و طرفدار نداشت که همه مهمانان امروز صداوسیما از طرف بازنده انتخابات است؟ من نمی‌خواهم بگویم که از آن طرف کسی را نیاورید، ولی انصاف شما کجاست؟ تیم برنده، تیم پزشکیان است؛ اما هر چه برنامه برگزار شده برای طرف بازنده است. سال ۲۰۰۶ و در روزهای اول حمله اسرائیل به لبنان، همان موقع من معاون تحقیقاتی بنیاد حفظ آثار دفاع مقدس بودم. یکی از پروژه‌های در دست انجام بنیاد و مدیریت آن برحسب وظیفه بر دوش معاونت تحقیقات بود؛ دایرة‌المعارف دفاع مقدس بود. به همین تناسب جلسه‌ای با قائم‌مقام وقت صداوسیما مرحوم آقای «هنردوست» داشتیم. جلسه در خصوص دایرة‌المعارف جنگ بود. آن موقع تازه آقای احمدی‌نژاد به ریاست‌جمهوری رسیده بود. ایشان در آن جلسه با قاطعیت خطاب به اعضای جلسه گفت که «دیگر نمی‌گذاریم دولت از دست ما خارج شود.» معنی این حرف چیست؟ یعنی اگر دولت ما نبود، صداوسیما او را زمین خواهد زد.» وی با اشاره به استمرار «همین خط در صداوسیما» تصریح کرد: «دولتی با شعار وفاق ملی روی کار آمده است، آیا به این معنی است که رقیب بازنده از بازی خارج شود و به او بازی ندهیم؟ من از اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان درخواست می‌کنم که روی کلمه «وفاق ملی» تأمل کنند، تعمق کنند و تحقیق کنند. یکی از عواملی که دایره نفوذ در کشور را تنگ می‌کند، وفاق ملی است.»